

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب

أئمة الهدى في كل زمان ومكان

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب  
أئمة الهدى في كل زمان ومكان  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4479

2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علم الإنسان ما لم يعلم والهمه أصناف العلوم والحكم  
 وحسن الله على سيدنا محمد شفعه المدينين ووسيلة المقربين وعلى آله  
 وأصحابه أجمعين أما بعد فيسكن الله فقير إلى الله غني عنه كرم سيد المرسلين  
 صلى الله عليه وسلم ونسبه مناقب آنحضرت وذكر دلائل نبوت آنجناب بی شبهه  
 مشتمل برکات وموجب کورجالت واین فقیر موثق شد درین اثنا بنظم قصیده بابتیه  
 درین باب که تتبع قصیده سوادین قارب صحافی سر بروده وآن قصیده بغایت  
 لطیفه است بطور عربی اول السمع مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم رسیده وبقبول  
 خاتم شریف مشرف شده و قصیده این صنیف هر چند در آن مرتبه نیست که در

نصایدهای آن اهل بیعت کرده شود و لیکن شکل است بر دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشارت میکند بحکمه از مقاصد مهمه و خالی از بعضی لطافت نیست و چون بعضی الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز و اختصار کرده شود مناسب چنان بنماید که هر مقصدی را بفصلی متمیز کرده آید و ناظمین مقصیده اطیب النعمه فی مدح سید العرب والعجم مقرر کرده شد

**فصل الاول** در تشبیه بزرگ بعضی حوادث زمان که در آن حوادث

لابد است از استمداد بروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تخلص بزرگ منافی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

کأن تجي ما ان مضت في الغيا	عجوب الافاعي و رؤس العقار
----------------------------	---------------------------

الایماض و خشنیدن برق العنبر تاریکی غیا سبب جماعه یعنی گویا سارگان که میرد خشنید و تارایکیها جیشمان افش است یا سربهای کزدم است قلق خاطر را بیان میکند ما خود از آنکه هرگز مشوش میشود و شبها بخواب نمیرود و سارگان و در نظر او بمنزله چشم افش می کردیم می آید

اذا كان قلب المرء في الهمر خائرا	فاضيق من تسعين رجب السنين
----------------------------------	---------------------------

خاطر انفس امی تغیر النفس غریب و لا نشط سبب بیابان سبب جماعه حرب بالضم فراخی رجب با شمع تعوت منه يقال بله رجب یعنی توقیفه باشد دل مردور کارهای از کارها محزون و پریشان پس در نظر او ننگتر نماید از عقد تسعین بیابانها کشاده و عقد تسعین عبارت از است که سرنگشت سایه در اصل ابهام نمیکند و در حلقه نبات تنگ پیدا شود

و تشغله عنی وعن کل راحته	مصائب تقفون منها من مصاب
تشغل عنه فهو شاغل و ذاک مشغول یعنی باز داشت از وی قفوت ای تعبته یعنی باز بیدار مرا از نال در حال خود از بهره بندی شدن براح خود مصیبتنا کار زنی درمی آید مثل خود را از مصائب دیگر	
اذا ما انتننی ازمة مد الهمة	تحيط بنفسه من جميع جوانب
از کس سختی و محط و ادلهام تاریک شدن شب لیل بد لاهمه شب تاریک یعنی و تنبیه میرسد من سختی و رغایت تاریکی و صعوبت گرومی آفتاب مرا از جمع جوانب من نطلبت هل من ناصر و نساعدا	
الوذیه من خوف سوء العواقب	لوزلیا و پناه گرفتن و حرف من اینجا مانند من است و رایت فاطمه هجرت و آمنهم من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری دهند و در کننده است که پناه بگیرم با و تا ترس شدت و حتی عواقب امور رفع گردد
فلمست اری الا الحبيب محمدا	رسول الله الخلق حبوا المناقب
همو بسیار شدن آب در چاه - جم بسیار یعنی پس نمی بینم هیچ کس را مگر آن محبوب را که نام مبارک ایشان محمدا صلی الله علیه و سلم بنجا به خدا تبارک و تعالی اکثر المناقب	
و معتصم المکروب فی کل عجرة	و منتهی العفران من کل نائب
اعصام چنگ و رزون - گرابه بالضم اند و غره و صاهل اب بسیار و غرق شدن و رزون از ان نقل کرده شده یقال غمرات الموت تشاهده آتجود لطلب آب و حله شدن یعنی بنظر من آید مرا اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جای دست زدن اند و بگمین است و در هر شدتی و جای طلب کردن مغفرت است بپشت به زانو کننده و	

درین بیت اشارت است بمنزله ای که برده و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک  
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول (بجود و الله تو با رحیم)  
**فصل دوم** در بیان منقبت عظیمه از مناقب آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم و آن شفاعت کبری است تفصیل آن در بخاری و مسلم مذکور است

صلوات عباد الله ملجاء خوفهم	اذا جاء يوم فيه شيب الذوات
-----------------------------	----------------------------

یعنی جای پناه گرفتن بندگان خدا و اگر نرگاہ ایشان در وقت خوف ایشان وقتیکه  
بیاید روزیکه در آن روز سفید شدن گیسوهاست یعنی روز قیامت و اصناف و کجا خوفهم  
بابی ملابته است و درین بیت اشاره واقع شده است بآیه کریمه و کیف تتقون  
ان کفر تو یوما یجعل الولدان شيبا السماء منقطر به

اذا ما اتوا نجا و موتهم و ادمما	وقد هاهل الصبار تلك الصفا
---------------------------------	---------------------------

صعوبة و شوری صواب جمع صعب یعنی وقتیکه بیاید بندگان خدا پیش حضرت نوح و حضرت  
موسی و حضرت آدم صلوات الله و سلام علیه حال آنکه در خوف و ذرع انداخته باشند  
ایشان را و بین آن سختیها

فما كان يغني عنهم عندها	ابن و لم يظفرهم بالمبار
-------------------------	-------------------------

یعنی آنکه برای آنها نفع نداشت و این سختیها هیچ پیغامبری او قیروز ساخت ایشان را  
هیچ پیغامبری بطلبها

هناك رسول الله ينحو لربه	ستفنيها و فمناحها لباب الملوك
--------------------------	-------------------------------

خو آشنگ کردن یعنی در آن وقت و خدا کند رسول الله صلی الله علیه و سلم سجایب

پرو و گار خود در حالتی که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن در دانه بشنه دارد

فیرجعه مسروراً بنیل طیاره | اصاب من الرحمن اعلی المراتب

پس باز کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شادمان بیا رفتن مقصود خود و در حای که بافتن از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها - **فصل سوره** در بیان نوعی از دلایل اثبات که بشارت انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در اینجا اشارت است بجنب الهی آنحضرت صلی الله علیه و سلم

سلالة اسمعيل والعرق نافع | واثنتین بیت من کوهی بن غالب

سلالة استی با استخراج منها النزع الحذب و نزع القوس جذبه عرق بالکسریج - لوی بضم لام فتح همزه و تشدید یا جده اعلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل و اصل بجانب خود گذشته است فرع را یعنی البتة فرزند به پدر همانند و قبیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم شریفترین قبایل اولاد لوی بن غالب است و درین بیت اشارت است بان قصه که فرشته نزدیک با جبره بشارت داد که از اولاد و فرزند تو پیغمبری پیدا شود و اشارت است بمضمون حدیث ان الله اصطفی کنانته من ولد اسمعيل و اصطفی قریشاً من کنانته و اصطفی من قریش نبیاً ما و اصطفانی من بنی هاشم رواه مسلم

بشارة عيسى والذى عنه عيسى | لبنتا باس بالصخرات الحاراب

صخره و صخره که بادشاه مشهور که در کثرت فتوح بان مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصداق بشارت حضرت عیسی است علیه السلام و آن پیغمبری که تعبیر کرده اند پیغمبران از و با اسم صخره که لبیب شده قتال و درین بیت اشارت است

<p>مبضمون کریمہ کہ پیشتر رسول باقی من بعدی اسمہ احمد و اشارہ است بان مقصد کہ انبیاء سابقین گفتہ اند کہ در آخر زمان پیغمبر صحرک پیدا شود</p>		
<p>ومن اخبر واحده بان لیس خلقه</p>	<p>لفظ و فی الاسواق لیس اصحاب</p>	<p>صحب بانگ فریاد فظ مزور در شت خو یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغمبر است کہ خبر داده اند پیغمبران پیشین از وی بان کہ نیست خلق او در شت و نیست در بازار بانگ بلند کننده و درین بیت اشارہ است بحديث دارمی کہ در تورات مذکور است در وصف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - لیس لفظ ولا غلیظ ولا صغاب فی الاسواق و دعوی ابراهیم عند مباءه</p>
<p>رغبہ عطائی بسیار رغائب جماعہ یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغمبر است کہ مصداق دعاء حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی و کہ معظمہ خانه کرد وی یافته شود عطایای بسیار دین بیت اشارہ است بمبضمون کریمہ و اذیرفع لبراهیم القواعد الاله <b>فصل چهارم</b> در بیان انواع دیگر از دلائل نبوت و آن تا</p>		
<p>شمال و احلاق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است کہ بہ بہتہ اجتماعہ ہجر پیغمبر حاصل نشود قطعاً ہر چند احاد آن خصال مخصوص بان نبی باشد مثل اعتدال خلقت و فصاحت لسان و نفع رسانیدن بگردان و سخاوت و علو ہمت و شجاعت و عفو و حلم و زہدائی غیر ذلک</p>		
<p>جلیل الحیا ابیض الوجه رعبه</p>	<p>جلیل کوادیس الذبح الحواجب</p>	<p>حق روی آدمی رجل رقبہ بین الطویل و القصیر نرجج باریکی و درازی و اکثر اویس روی عظام واحد اگر دوس یعنی صاحب جمال است روی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم</p>

و مال بغیر نیست روی آنحضرت میاید قامت است آنحضرت پرتوی است سرخوایانها	آنحضرت و بار یک دور از و تمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
صید صلیه اذ حج العین السکل	فضیله الا عجا و لبس لبثا لب
الدمج شدة سواد العين السکل العين اسی فی بیاضها شئی من حمرة اعجت انکلام صیتره عجبها و اهلها و هیهات ترک الایضاح یعنی خود بصورت باطاحت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم چشم آنحضرت در نهایت کمال بود و سفید حی چشم آنحضرت بسرخی آمیخته بود با فصاحت است آنحضرت نیست رکاکت کلام با آنحضرت آمیخته صلی الله علیه و سلم	
واحسن خلق الله خلقا و خلقه	و الفعهم للناس عند الفوائب
یعنی بهترین خلق خداست و در شکل و تافتن اینان است مروان را نزدیکی هجوم حواش زمان	
و اوجود خلق الله صدر او نائلا	و البسطهم کفا علی کل طالب
نیل یافتن و عطار نائل گویند معنی اعم مغفول چنانکه در عیبه راضیه گفته اند یعنی سخی ترین خلق خداست باعتبار رسیدن و باعتبار عطا و کشاده کننده ترین ایشان است است را بر هر سوال کننده	
و اعظم حق للمعالی فهو ضه	الی المجد سنا للعطائو مخاطب
تخران او و جواهر و معالی جمع سلاوة یعنی بلندی قدر و منزلت عطا یم جمع عظیمه یعنی مرتبه بلندی یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگترین جواهر دایست که برای مرآت بلند بر خاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کند و کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه	



زن شریفه را خواستگاری کند		
تری الشجره الفرسان لا ذل لظهوره	اذا احمر لباس فی بلیس المولج	
عذاب بتس ای شدید احمر لباس ای استند الحرب لقال خرج القوم الی مواجهم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین سواران را که پیاه گرفته است به پشت آنحضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small> و تبتی که سخت شد کارزار و معرکهای سخت		
واذا اهل قوم من سفاهة عقولهم	ولم یذهبوا من دینه عذاهب	
یعنی ایذا و انداختن حضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small> جماعه بسبب کوتاهی عقل خود و نیز رفتن در راهها از دین او		
فما زال يدعو ربّه لهداهم	وان كان قد قاسی استد المناج	
پس همیشه دعا میکرد و پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگر چه کشیده بودند ترین مشقتها و درین دو بیت اشاره است بان قصه که کفار بر آن حضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small> سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون		
وما زال یعفو قدر عن شبههم	كما كان منه عند جذبه جاذ	
الحبذ لغته فی الحبذ قیل مقلوب یعنی همیشه عفو میکرد و از بدی کننده ایشان حال آنکه قواد بود بر اشتغال چنانکه واقع شد از آنحضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small> نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود درین بیت اشاره است بحديث انس که اعرابی روای میآید آنحضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small> از پیش پشت آنحضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small> بکشید تا آنکه اثر کرد در سنگ آنحضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small> و دینی آنحضرت <small>صلی الله علیه و سلم</small>		

تبسم فرمود و او را چیزی عطا نمود

و هذا ذال طول العرس لله معرنا | عن البسط في الدنيا وعيشنا لمزنا

مراتب جمیع مرزبان و المرزبان الفارس السخا ع المقدم علی القوم و دن الملک  
معرب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معرصل تر رفاهیت و در دنیا و عیش  
رؤسای عجم

بدیع کمال فی المعانی فلامعنا | لیکون له مثلاً ولا مقارب

یعنی بی نظیر است کمال او و جمیع اوصاف پس نیست هیچ مردی مانند او نیست هیچ  
مردی نزدیک با او و جمیع در میان بدیع و معانی ایها م تطبیق است و این از فضل  
رابع است و بدیع کمال دلالت میکند بر انتهای این کلام و بمنزله نتیجه است

آنرا **فصل پنجم** در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن شامل

است در حال عرب و تنجیم و عاوا و مذا سب ایشان پیش از بعثت حضرت پنا به  
صلی الله علیه و سلم که بیدار نشد عقل نهید و میشو که لطف الهی تعضض تغییر آواضا  
است و تامل در حال آن حضرت صلی الله علیه و سلم از امتیه و عدم مخالفت علماء

مشمیره با مانند که این همه دلالت میکنند بر صدق دعوی نبوت و تامل در صلاح  
آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر مله را با حسن وجهه و این استدلال بدان ماند  
که هر که عدالت ملک عادل را میداند اگر به بند که رعیت او راه فساد پیش گرفته اند

یقین میکند که با دواشه البته زجر منع خواهد کرد و بر سر آن جماعه مهرمانی را مسلط خواهد  
که تغییر اوضاع ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من پیغمبرم یا او کند مرضی را و

ایشان شفا یابند یقین دانسته شود که صادق است در دعوی خود

انا ناصقهم الدين من بعد فتره	و تحريف اديان و طول مشاغب
<p>فتره سستی و زمان میان و دنیا بر شغب با بجهتین برانگیختن فتنه و تباهی یعنی آمد بهادر حاجی که راست کننده دین است بعد سستی آن مابعد انقطاع رسل و بعد تغییر ملتها و بسیاری فتنها و فساد و نادورین بیت اشاره است بان کلمه که در کتاب سابقه مذکور است و لن یقیضه الله حتی یقسم الملة النوحا بان یقولوا لا اله الا الله</p>	
فيا ويل قوم یشرکون برهم	و فیه صوف من خیم للنبی
<p>و خیم ای قبیله مثالب عیبا و نقصها مشلبه یکی یعنی پس ای وای آن قوم را که شریک مقرر میکنند با پروردگار خویش و دین جماعه انواع بسیار است از عیبا اگر آن نقصها درین بیت اشارت است بحال شرکان عرب</p>	
و دینهم ما یفترون بر الله	اکثریم حام و اختراع السوء
<p>حامی مخفی که او را آزاد کننده و پروردی سوار نشوند و سائبه ناقه کانت تسبی فی ای بیت لنذرتی دین این شرکان چیزی است که برمی بافتند آنرا بعقل خود و بجهت خود بوحی الهی مانند تحسیم حام و اختراع سائبه</p>	
و یا ویل قوم حترقوا دینهم	و افتوا بمصنوع لم یحفظ المناب
<p>یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را و منوئی و او را بساخته از طرف خود برای نگاه داشتن متغیها و ریاستها - و این اشارت است بحال یهودیان</p>	
و یا ویل من اطری بونی بنیه	هنا لا رب الخلق اطراء عجا

اطرار بمبائند ستودن یعنی وای آنکس را که سبالغ کرده است در مدح نبی خود پس  
نامید او را پروردگار بطریق بمبالغه مطلب نمایانده و این بیت اشارت است  
بجمال نصاری ۵

و یا و یل قوم قد ابار نفوسهم	تکلف تزویق و حب الملاعب
------------------------------	-------------------------

بوار بافتح هلاکی بار فلان ای هلاک و اباده الهی اهلکه زاویق سیاه بلفظ اهل  
تزویق اراستن و کل منقش منو مزقوق و انلم یکن هلاک زیق یعنی وای  
آن قوم را که هلاک کرده است نفوس ایشان تکلف تزئین و دوستی بازیهها  
و این بیت اشارت است بجمال ملوک عجم و رؤسای ایشان ۵

و یا و یل قوم قد اخف حقولهم	مجتبر کسریا و اصطلام الضل
-----------------------------	---------------------------

اخف سبکبار کرد و اصطلام اذن برکندن الضریبه یا یودی العبد الی سید  
من الخراج المقرر علیه فعلیه بمعنی مفعول و اجمع ضرائب یعنی وای آن قوم را که  
سبکبار ساخته است عقول ایشان از انچه کسریا و اذینج برکندن خراج و باهم ایشان را  
و این اشارت است بجمال رعایای عجم که یا مال ظلم ملوک شده بودند ۵

فادرکهم فی ذلک رحمة ربنا	وقد اوجیوا منه اشد المعائب
--------------------------	----------------------------

معقبه بفتح التاء و کسره باخشم گرفتن یعنی پس دریافت ایشان را و پیمالت رحمة  
پروردگار را حال آنکه مستحق شده بودند از جانب خدا تعالی سختترین خشمها ۵

فارسل من علیا ولیش نبیه	ولم یدک جفا قد بلوغ کجاذب
-------------------------	---------------------------

بلأ و الطار و اتبار از مودن پس فرستاد از بلندترین قبیلہ در میان قریش پیغامبر  
خود را و بود در انچه قریش امتحان کرده بودند و رنگوی ۵

ومن قبل هذا لم يخالط مدارك	اليهود ولم يقرع لهم خط كتاب
یعنی پیش ازین نیا میخسته بود و بر سبهای یهود و بنخوانده بود خط نویسنده ایشان فاوضه منافع الهدی المن اهتدی ومن بتعليم على كل راغب یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هر که راه یابی خواهد و احسان کرد با خویش تشریح بر هر غیبت وارنده در آخر هر باب	
واخبر عن بدء السماء لهم عن	مقام مخوف باین ایدی الحجاب
یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش آسمان ایشان را و از ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که از ان ایستادن ترسیده می شود و درین بیت اشاره است باینکه کریم و لمن خاف مقام رب جنات و درین بیت جمع کرده شد حال مبداء و مسادرات	
وعن حکم رب العرش فيما يغفهم	وعن حکم تروی بحکم التجاز
آنحضرت بفتحین پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش در آنچه پیش می آید ایشان را و از حکمها که روایت کرده میشود بسبب تجربه و درین بیت اشاره است باینکه حضرت پیاپی صلی الله علیه و سلم و علمم تا یقین فرمود علم احکام و علم حکم اول ظاهر است و ثانی چون مصلح منزلیه و علم اخلاق و خواص بعضی ظنیه و غیره و این علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود	
والطبل اصناف الخنی و اباده	واصناف العقی به جالب
خنی بهیوه گفتن و مراد اینجا اعم است از قول و فعل اباده الله ای الیه یعنی بطل ساخت اقامت بدوگی را و برهم زد آنها را و باطل ساخت است مظهری که عقوبت	

الهی را مقتضی است و درین بیت اشارت است بآن حدیث که هیچ گناه نزد  
خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از لغبی ختمی اشارت است بامراض نفسانیه  
که از جهت نفس شهویه پیدا شود یعنی بامراضی که از جهت نفس سبعیه پیدا شود

و بشر من اعطی الرسول فیاده

بجنته ینعیم و حور کواعب  
قیادستی که اسنور را بآن کشند یعنی بشارت و اوست کسی را که بدست رسول الله  
صلی الله علیه وسلم و او مهابت و در راه بهشت نعمت و حور و نوجوان

و او عدل من بای الی عبادۃ ربه

عقوبه نذران و عدیته قاطب  
قطب روی ترش کردن کعبی ترسانند کسی را که سر باز نهند از عبادت پروردگار  
خود بعبودت و درخ و گذران شخصی که روی ترش کرده است درین بیت اشاره  
کرده شد بمصنون کریمه من اعرض عن ذکره فان له معیشته ضنکاً و مشوره  
یوم القیامه اعمی

فانحی به من متاعنا نجاته

و من خاب فلتند به مثل النواذ  
یعنی پس نجات و او خدا تعالی بسبب این پناهی کسی را که او نجات خواسته بود  
و هر که مطلب نیافت باید که نوحه کنند بر دی بهترین نوحه کنندگان

فاشهد ان الله ارسل عبده

محج و لا شیء هناك بر ادب  
تقول را بنی فلان اذ اراست منه ما یریک و ما یریک یعنی پس گواهی میدهم تحقیق که  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پناهیست از جانب خدا تعالی نیست انجا هیچ چیز  
در شب اندازد

وقد کان یؤذ الله فینا لمهتد

و صمصام تدمیر علی کل ناکب

صمصا میخ بر آن که باز نگرود و تقال نکیه اذا عدل عنہ یعنی بر آنکه بود و نور خدا تعالی  
 در میان ما برای سیر راه یابنده و تشریر بر آن عقوبت بر هر یک شود و این دو بیت  
 دلالت میکند برستم این فصل و بمنزله نتیجه است آنرا **فصل ششم**  
 و در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل است و در شریعت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم که همه ارشاد است باقامت عبادت که حق خالق است بر مخلوق و تهذیب  
 نفوس با خلاق فاضله و دعوت بتدبیر منزل و بسپاست مدینه و غضب مظان برای  
 آن بوجهی که محکم تر از آن تصور نگردد و این استدلال بدان مانده اگر شخصی کتاب  
 سینویه میخواند گفتین میکند که مصنف آن کتاب کامل بود و در نحو و هر که دلو آن متنبی  
 میخواند میباید که صاحب آن کامل بود و در هر که قانون میخواند میداند که مصنف  
 آن کامل بود و در علم طب بهچنان هر که تفصیل شریعی آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم می بیند شک نمیکند در آنکه استیفاء مقاصد شریع بدون این علوم ممیسر  
 و صاحب این علوم نمی است که این علوم را بوحی ملقی فرمود

و اقول دلیل عند من نوع عقله	على ان شرب الشرع صفي المشاد
شرب بالکسر حصه آب یعنی محکم ترین دلیل نزدیک کسیکه کامل است عقل او بر آنکه	آب حدود شرع صافی ترین جمیع آب خوراست
لواطی عقل فی سلامة فکره	على اكل ما ياتي به من مطا
تواطوا علیای تو انقوا یعنی با یکدیگر موافقت بدون عقابها و وقت سلامت فکر بر	هر چه می آید و آنرا شرع از احکام یعنی عقل سلیمه پیتهفق اند با سخنان شریع
و تسهل همزه تواطی بنا بر ضرورت شعر است	

سهلۃ شرع فی رزانه مشرعه	و تحقیق حق فی اشارۃ حاجب
<p>سهلۃ جوامع دوی و مراد اینجی سهولۃ است شرعیه بالکسر و شریعتی بجای در آمدن  بسر آب و راه پیدا کرده خدای تعالی رزانه آسپنگی رزین ای و نور یعنی  اوقوی دلیل سهولت شریعتی است با ترک شتاب زدگی یعنی جامع است در  سهولۃ و وقار نه چندان تساهل دارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که تشاق  باشد و اثبات حق و راستاره ببرد و یعنی بسیاری از مطالب غامضه و الفاظ  سهله لطافت عجمیه تقریر فرمود و درین بیت اشاره است بحدیث نبوت بالملئ  السهله سهولۃ و بحدیث اوتیت جوامع الکلم</p>	
مکارم الاخلاق و اتماد نعمة	بنوۃ تالیف و سلطان غالب
<p>یعنی خوبیهایی اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کننده یعنی  دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم با غلبه ملک منظم است و درین بیت اشاره است  بحدیث نبوت لا تمم مکارم الاخلاق و اشاره است بآنکه ملا محمدی مخصوص است بجمع  شریعت باخلافت و سلطان غالب از قبیلۃ اصنافه موصوف است بصفة</p>	
نصدق دین المصطفی بقلوبنا	علی بیانات فهمیها من غرائب
<p>یعنی راست میدانیم دین مصطفی را صلی الله علیه و سلم بهای خود یا قرآن و صحفه  که فهمیدن آن از عجب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه اخمن  کمان علی جنبته من رب و نیلوه شایسته و اشاره است بتمامی این فصل -</p>	
<p><b>فصل هفتم</b> در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات  آنحضرت است صلی الله علیه و سلم</p>	



براهین حق و صحت صدق قوله	رواها و بروی کل شیء و منائیب
یعنی این بابهای راست است که واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در حدیث نبویه روایت کرده است آنرا در روایت میکند آنرا هر جوان و هر پسر و درین بیت اشاره است به ائمه مجتربات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چند احاد و انستواتر باشد مثل شجاعت رستم و سخاوت حاتم	
من الغیب که اعطی الطعام لجامی	و کوه مره استقی الشراب لشارب
سقت فلانا و اسقیته و منه قوله تعالی اسقینا کم یا فرأنا یعنی از مرد عالم غیب بسیار بار طعام و اگر نشه را و بسیار بار آب داد و نوشنده را	
و کوم من مریض قد شفاه دعاءه	و انما ان قد اشفی لوجه و واجب
اشفی المریض علی الموت ای شرف علیه و وجبه یکبار افتاد و منه قوله تعالی فاذا و ارجو جنونها و مردن و منه قوله صلی الله علیه و سلم اذ واجب فلا یسکین بلکه ای افانای یعنی بسیار مریض که تندرست ساخت او را دعاء آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اگر چه نزد یک شده بود با فتاوی که مرده را باشد و در اشقی و اشفی تجزین است	
و درت له شاة الدی ام معبد	حلبا و لا استطاع حلبا
استطاع اصله استطاع خدمت الشاة تحقیفا یعنی شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نه بری نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار و نوشیدن و نوشنده را و قصه این در شیخه مذکور است	
و قد ساخت فی الارض حصان	وفیه حبث عن براء بن عازب
ساخت پدفرسی ای غاصت فی الارض حصان بالکسر قرس نه یعنی تحقیق نهین	

## از عجایب

و شوق له جبریل باطن صدره	الغسل سواد بالسويداء لارنب
لارنب حقیقه یعنی لشکافت برای او جبرئیل اندرون جوف آنحضرت صلو الله علیه وسلم را برای شستن میایی که بدانه دل حقیقه است	
واسری علی متن البراق الی السماء	و یاخیز مرکوب و یاخیز را کب
یعنی شب روی کرد در پشت براق بسوی آسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک را کب است آنحضرت صلو الله علیه وسلم	
و شاهدار و اوح النبیین محبلة	لدى الصخرة العظمى فوق الكواكب
یعنی مناینه فرمود آنحضرت صلو الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه بجا نزد یک صخره الله که در مسجد بیت المقدس است و بالای ستار یعنی بالای آسمان	
و مشاهد فوق الفوق الوارده	کمثل و آتش و افسر متراکب
یعنی معانی فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات الفار پر در و گار خورشید مانند پروانه های بسیار یکی یکی متصل شده	
و راعت بلیغ الای کل محادل	حضیو تمادی فی هراء المطالب
یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر جدائی گفته شریفه را که از حد در جدال کردن در مباحث علمیه	
مراعة اسلوب و عجب معارض	بلاغة اقوال و اخبار غایب
براعت تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران در دوش بدل است از بلیغ الای بدل اشتغال یعنی در ترس المناعت مجال منکر را بجنبه وجه فضل سلوب و در ماندن معارض	

معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غائب چون خبر عاودت و خروج بدو و علیه  
روم بر فائز و جزآن و در بیت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاز قرآن  
چهار وجه است

و سماه رب العرش اسماء مدحة	ببین اعطى له من مناقب
----------------------------	-----------------------

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خداوند عرش نبامهای که دلالت بر مدح  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
آنچه عطا فرموده است او را از مقببات

بروف رحیمواحد و محمد	مقفی و مفضل یسبحی بعاقب
----------------------	-------------------------

المقفی آخر الانبیاء و كذلك العاقب چهار اسم در قرآن آمده است روف رحیم محمد  
واحد و سه اسم مقفی و بنی الرحمة و عاقب در حدیث آمدن مفضل یعنی نبی الرحمة  
است **فصل هشتم** در دعا برآل و اصحاب و نوکیشان  
اصحاب و نجابت اهل بیت

اذا ما اتار و افنته جاهلیة	تقود بحجر زاخر من کتاب
----------------------------	------------------------

زخر پرتدن روع و دریا از آب کتیبه بشکر یعنی هرگاه بر انگیزند کاروان فتنه جاهلیت  
یعنی بر عداوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه  
که میکند در بای پر شده از لشکر

يقوم لشعة الباس اسرع وقمة	بجيش من الابطال غملا سلا
---------------------------	--------------------------

الابطال بالتحريك و لیه الفقرة بياض الوجه الغر البیض کلبت اسب دراز خانه یعنی بر بخیزد  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای دفع شرکافران زودترین بر خاستن بپشکرها

از بهلولان که سفید است پیشانی ایشان <b>ع</b>	
استماع یوم الدباس من کل باسل	ومن کل قرم باکاسنه لاجب
سبزه دیر می نمودن يقال شجاع باسل قرم شتر گرامی که بروی باز کنند و بجهت کشتی گذارند شتم قبل السید الشجاع قرم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از بهر شجاع و دیر و از بهر زود اندک که بسا نهانیزه بازی کننده باست <b>ع</b>	
توارث اقل ما و نیلا و جراث	نفوسهم من امهات نجائب
اقدام پیش رو آمدن و شجاعت نمودن نبل و نیاله آگاهی و بزرگی یعنی میراث گرفته است اقدام و بزرگی و جرئت و نفوس ایشان از ماوران صاحب نجابت و این بیت بطور کلام قریش واقع شده که نجابت و الدات می ستودند و سیدانستند که اخلاق فاضله از جانب والده میراث می رسد و فی الحدیث انما ابن العوانک <b>ع</b>	
سبحر علی الله اصحاب النبی محمد	جميعا کما کافاله خیر صاحب
تواب و ما و خدا تعالی اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و سلم همه ایشان را چنانکه بهترین بودند همیشین آنحضرت صلی الله علیه و سلم <b>ع</b>	
وال رسول الله لا ذال امرهم	قوتی علی ارجام الف النواصب
یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم همیشه با و حال ایشان است و درست بحال آلوده کردن بنی حمی که عداوت اهل بیت دارند <b>ع</b>	
تلك خصال من تعاجیب سربنا	نجابة اعقاب لوالد طالب
یعنی سه خصلت از اعجوبها آثار قدرت پروردگار است یکی نجابت اولاد و اسباط چون اسباط و در شعر است فی ششست بلقظه والد طالب نقل کرده شد <b>ع</b>	



و منهم رجال يغلبون عدوهم	باقی در دلیل مخم للمناصب
افخام خاموش گردانیدن یعنی ازین جماعات جمعی هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود با قوی دلیل که ساکت کننده است خصوصاً کتبه و دین بیت اشارت است بمتکلمین که با اینهمه مخالفان ملت و لوایت که مصطفوی مشغول اند	
و منهم رجال یبنوا شریع ربنا	و ما کان فیہ من حرام و واجب
یعنی ازین جماعه جمعی هستند که بیان کردند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب و غیر آن و این اشارت است بفقهاء که بعلم احکام و فتاوی قایم اند	
و منهم رجال یدرسون کتابه	بجوید ترتیل و حفظ مراتب
درس و دراسته سبق گفتن از کتاب یعنی ازین جماعه جمعی هستند که درس بگویند کتاب خدا تعالی را بحجید ساختن ترتیل و نگا داشتن مراتب او ای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع و قوف و مانند آن و این اشارت است بقرآن که بتلاوت کتاب الله مشغول اند	
و منهم رجال یشترون علی علمهم	و هم علمون فی ما به من غرائب
عزیز لفظ قلیل الاستعمال را گویند و نیز و بقیه که کسی بفهم آن نتواند سیدنی ازین جماعات جمعی هستند که تفسیر کردند قرآن را بعلم خویش و ایشان آموختند ما را آنچه در قرآن است از غرائب و این اشاره است بمفسرین که تفسیر کتاب الله مشغول اند	
و منهم رجال بالحدیث تعلوا	و ما کان منه من صمیم و ذاهب

ذات کلاه ساس  
قدومه که درین  
ازین باجماع  
بودند و او را میفرمود  
بکار ایشان  
شی زاری  
استاد و فی کده  
میشوند

و بع دلیس شدن بحزبی صله بالبارئینی ازین جماعات جمعی هستند که در دلیس شده اند  
بعلم حدیث و دانش آنچه از حدیث صحیح و ضعیف است و این اشارت است بحدیثین  
که قایم اند بعلم حدیث ۵

و منهم رجال مخلصون للهم	بالتفاسهم حسب البلاد الاجاد
-------------------------	-----------------------------

حسب کبر الخرافاتی سال الاجاب الارض التي لا نبات فيها ما خور من الجذب  
و هو القبط یعنی ازین جماعات جمعی هستند که خالص کنندگان اند نسبت خود را و عمل خود را  
برای خدا تعالی بمرت و مهای ایشان است ارزانی شهرهای تخط زده و این  
اشارت است بعباد صوفیه ۵

و منهم رجال بهتدي بعظاتهم	افياهم الى دين من الله واصب
---------------------------	-----------------------------

الافياهم مهور الجماعه الکثیره الواصب اللازم والدایم قال الله تعالی و له الدین و اصبا  
ولیتال و صب علیای و اطب علیینی و ازین جماعات جمعی هستند که راه یاب میشوند  
بسبب و عظمت ایشان جماعه کثیره از مردمان بسوی دینی که لازم و دائم است آمده  
از جانب خدای تعالی این اشارت است بواعظان ۵

على الله رب الناس حسن جزائهم	لما لا يوا في عدا ذهن حاسب
------------------------------	----------------------------

موافقه بهم رسیدن یعنی بر خدای پروردگار مردمان است جزای نیک ایشان بآن  
توابع که در معنی یا بدشردن او را ذهن هیچ حساب کننده -  
**فصل دهم** در بیان عشق آن جناب صلی الله علیه و سلم  
و اشاره بنسبت اولیه و بعض آثار آن نسبت ۵

فمن شاء فليذكر جمال بيثنيه	ومن شاء فليغزل بحب الزيات
----------------------------	---------------------------

تشنه نام معشوقه زیارت جمع زینب مغالنه عشق با بازی کردن یعنی پس بر که خواهر کو ذکر کند حال تشنه را و بر که خواهر پس الهام عشق کند بخت بینها	
سازد که حبی المحبیل محمد	اذا وصف العشاق المحبا
یعنی بیان خواهم کرد عشق خود را بنسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مشک بیان کننده عاشقان دوستی معشوقه را	
و اذا کرمجد اقد تقام عهده	حواه فواحدی قبل کون الکوا
یعنی بیان خواهم کرد عشقی را که قدیم شده است زمان او در گرفته است دل من آن عشق را پیش از پیدا شدن تارها درین بیت اشاره واقع شده است بدقیقه از دقائق علوم انصوف که میل اعیان ثابته بسوئی واحدیت پیش از زمان است و همان عشق است که امروز در میان کمال اهل اولیسه و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر روی کار می آید و تفصیل این دقیقه را این رساله گنایش ندارد	
و یبذل هیماء لعننی فی الکرم	بنفسی افذیه اذا فاه قارب
یعنی ظاهر میشود روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دو چشم من در پیش نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدا آنحضرت میگردد و انما ساعت صلی الله علیه وسلم	
دید کنی فی ذکوة قشیریه	من الوجد لا یجو عیلم الا حیا
یعنی در می یابید مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خاستن سورتن بسبب عشق در منی باید کیفیت آن عشق را علم بکجا بخان	
والفی لروحی عند ذلک هزاة	وانسا و روحا و وثبة و انش



بزرگواران و شبیهت کردن یعنی می یابیم روح خود را نزد یک یاد کردن آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم جنبشی و الفتی و تازگی غیر حبس کردن حبس کننده اشاره  
آن است که خرق و صندق و شبه از احوال لطیفه قلبیه است و انس مقتضی جنبش  
معنوی است و آن از احوال لطیفه روحیه است

## فصل یازدهم

در ابتهال بجناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اشاره به تمامی قضیه

و صلی علیک الله یا خیر خلقه	و یا خیر ما مول و یا خیر و اذهب
-----------------------------	---------------------------------

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا و ای بهترین کسیکه  
امید او داشته شود و ای بهترین عطا کننده

و یا خیر من یرجی لکشف رزیه	و من جود ه قد فاق حوجی السیاح
----------------------------	-------------------------------

رزیه مصیبت الحجد یا فتح السطر الواسع یعنی وای بهترین کسیکه امید او داشته  
برای ازاله مصیبت وای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران بار باره

فاشهد ان الله سر احم خلقه	وانك صفتاح لکنز المواب
---------------------------	------------------------

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خود است و تو ای رسول خدا  
کلید گنج بخششهای

وانك اعلی المسلین مكانة	وانت لهو ستمس هم كالنوا قتب
-------------------------	-----------------------------

و گواهی میدهم که تو بلندترین پیا میرانی در مرتبه و تو بمنزله افتابی ایشان را و ایشان  
بمنزله ستارگانند

وانت شفیع یوم کاذ و شفاعة	بمعنی کما اتنی سواد بن قارب
---------------------------	-----------------------------

یعنی تو شفیع روزیکه هیچ شفاعت کننده نفع ندهد چنانکه مدح تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بآنکه این مصرع قصین کرده شده است از سواد  
 این قارب بلکه این قصیده شیع قصیده اوست که در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم انشا کرده است و مرتبه قبول یافته

و انبت حیدری من هجوم مله	اذا انشبت فی القلب شری الحیا
--------------------------	------------------------------

المعنی و واقع و نازله بمعنی واحد یعنی تو پناه دهنده منی از هجوم کردن مصیبت و فتنه بخلاف  
 در دل بدترین خبیثا لهارا

فما انا اخشی از مة حد لمة	ولا انا من ریب الزمان بواهب
---------------------------	-----------------------------

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و نه سهم از گردش زمانه بهر اسان و درین بیت  
 اشاره است بقبول استمداد و عود است بفاخته قصیده

فانی منکوه فی قلاع حصینة	وحد حدید من سبوا المحارب
--------------------------	--------------------------

یعنی من در قلعه های محکمه ام از جانب شما دور و دیوار آهنین از دشمنان جنگ کننده  
 یعنی گود حصار دشمنان با من که نصرت من و برادر من اعدای من نصب  
 کرده باشند

ولیس ملوما علی صبت اصابه	غلیل الهوی فی الا کرملین الاط
--------------------------	-------------------------------

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد  
 او را سوزش عشق و در مع بزرگان و پادگان و درین بیت اشارت است بنختم سخن  
 و عجز ادای مدحی که لائق آغنجاب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقتضی کویست  
 و یکی آنکه مع بزرگان و پادگان را پایانی نیست **حما** تامل باید کرد  
 در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیه کرده شد و از آنجا تخلص کرده آمد

بج آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام را در اینجا بفنون بسیار آرا کرده شد و در آخر  
بیان عشق کرده شد و چون آنحضرت را بر شبه کمال رسید خطاب کرده شد و در آخر  
مقصیده عود کرده شد با بنیاد آن و اشعار تمام کرده آنرا علقه علی القصید  
و قد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلث الرابع و اشدین من الیوم الثانی  
ست و خمین بعد الالف و المائت من الهجرة و الحمد لله رب العالمین -

### بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلاوة علی مولانا محمد سید المرسلین  
و علی اله و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه ورنیولا  
مقصیده بهر چه در مدح سر در انبیا علیه الصلوات و التسلیات نظم کرده شد و چون  
بعض الفاظ آن محتاج به تفسیر گشت بود بخاطر جماعت که مشق اشعار عرب نموده اند  
بغیر ترجمه معنی آن منتفع نمیشد لهذا ترجمه آن ابیات و معانی بخوبی آن املا کرده آمد و الله  
المبسر کل عسر و ان را کشتن فصل را ختم **فصل اول** در تشبیه  
بطریق تازه که معهود شعر نیست

اذا اخبرت يوما عن صبا	فلا تلهم ببدرا و ذکاء
بج بالشی اولی به ذکا را بالضم غیر مصروف آفتاب لایه تلهم الالف و اللام یعنی	چون بخوابی روزی خبر دادن از روشنی چیزی پس چو این شود بکر ماه چهارم و هم آید
آفتاب یعنی شبیه ماه و آفتاب کن	
وان تصح بحج و اوسم	فلا تنظر بحج و اوسما

سمو بلندی جو بالفتح المطر و بالضم الکرم یعنی فاکر شایش خدای سبحان باطل و مرتبه پیکان کن یسوی باران یا یسوی آسمان یعنی سخی را بباران و عالی قدر را آسمان شب بیکم		
ولا تذکر الخاطی و معنا	اذا کلمت فی معنی السیاء	
اخو القوم واحد منهم والمراد بهما حاتم الطائی و من نام امیر مشهور که در سخاوتی تبار زند شخصی از عرب و فقط کلمت منافی که در کمال مشهور تکلیم است و این سینه بی اصل است قال الله تعالی و یک کلم الناس فی المهد و کھلا و در احادیث بسیار یافته میشود گویند کلمت فلانا و تکلیم مع فلان یعنی و یا و کن حاتم طائی را در معنی بن یزید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت و در معنی و معنی تخفیف غیر تام است		
ولا تنسب اخا بائس للیث	ولا اذا الرفق للریح الرخاء	
نسب الی بابیه و لابیہ الحقه به من باب الضرر فبا الضم با و نرم قال الله تعالی رخاء حیث اصاب یعنی رنبت کن صاحب حرب شدید را بشیر و نه صاحب نرمی اخلاق را بسوی با و نرم		
وان بدینت فی المنطوم وحدا	فحاشا ان تشیب بالانبياء	
حاشا فی القوم حاشا و یدای الازید و حقیقه معنی حاشا که جعلک فی ناجیه من کجای و بی الناجیه و حاشاه اللفعل کذا ای بعدہ الله من ان یفعل کذا فی البرهه حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه و تشیب الشعر تر فیه بذكر الشاء و اگر بیان کنی در غرض بایس خدا پناه دهد از آنکه تشیب کنی بجمال زنان		
فتلك شر الیه للشعر قد ما	وقد سمحت بختم الانبياء	
وذا طرف یعنی در زمان دشمنی قادی لعل است یعنی منع از تشبیه پناه و آفتاب و		

و از تشبیه بیابان و آسمان و از تشبیه بجام و من و از تشبیه بشیر و با و نرم و از تشبیه  
 بجمال و از تشبیه سبب است که این همه را بهها و اسلوها است در فن شعر شده اند و در  
 زمان پیشین و شعریهائی چنین منسوخ شده است بجامم الانبیاء علیه الصلوات و السلام  
 مراد آنست که بعد و وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم منج بنی آدم باین تشبیهات حقیقت  
 عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکمل انداز جمیع و بر هر وصفی ازین اوصاف  
 پس حق آنست که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه داده شود نه بغیر او این  
 لطیف شعری است مستمی باد و عاقلی را بهها و اسلوها را شرع میتوان گفت بحسب  
 وضع لغت و شعریهات بحسب عرف منسوخ شده است با آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل مینماید بعد از آن پرورش کرده شد این  
 را بچند بیت دیگر

فهلأقلت ادخاله مدحا	لباس او سخا و وسع
---------------------	-------------------

سبحی بالقصر و شنی برق و تار به بلندی قدر یعنی پس چرا نگفتی چون مقدر کردی  
 ح را بنده حرب یا بسجا یا بلندی مرتبه

ارحی طیفایک فی عهود	بطیبة حیث جمعه الرجاء
---------------------	-----------------------

این مقوله را قلت است طیف خیال طیب از آسمان بدین منوره است یعنی می بینم  
 خیالی که باید و میدهد مرا حالتهائی گذشته بدین منوره جاستیکه اجتماع الزام امید و شجاعت  
 حاصل آنست که کمال روح آدمی با اعتبار شجاعت و سخاوت و بلندی قدر آن است  
 که گفته شود که این و قلیع ناشیه ازین اخلاق طیفی است از ان حالتهای که در بدین  
 منوره لذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر میشد و باید و میداد این وقایع آن

حالات شریفه با غیر این درجی مشهور نیست زیرا که پیکس را با بوی مصلح اخلاق آنحضرت  
صلوات الله علیه و سلم ممکن نیست پس غایت درج آنست که نمائشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت  
صلوات الله علیه و سلم و خیالی طفیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده

لَنَسْتَبْرِئَهُ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ	تَالْقَوْمِ فِي الْبَقِيَعِ وَفِيهَا ٤
---	--

شام البرق ای تله الریه الو میض البرق اومض البرق ووضن ایماضا ووضنا ووضنا  
یعنی خفایا قول اشیم به بدل است از ای طیفاً بدل جمله عن جمله و همچنین از حسن و کرم و کرم  
و نشو و تنی در آیات آئیده واقع موقع بدل است تا لوق درخشیدن یعنی می بینیم بسبب  
عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشیده است در بقیع العرقه که میدانی  
است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجا است و در ثبا که عالیه است از عوالی مدینه و اول  
مردمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنجا بوده است حاصل آن است که خیالکامعان  
برق می آید و زود میرود و همین صفت از وقایع شجاعت و سخاوت و بلند مرتبه  
مردمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که درین اکنه بود و بنظر می آید و عن  
قریب مخفی میگردد زیرا که مشابیهتی دارد اما مشابیهته ناقصه

أَحْسَنُ بِهِ لَهَا مِنْ فَتْحِ	لَنَسْتَبْرِئَهُ مِنْ كَدِّ أَوَّلِ ٥
---------------------------------	---------------------------------------

غنمت الریح اذا هبت نسیمها نسیم بادخوش که با الفتح و الحمد التنبیه العلیا مایلی  
المقابر و کدی بالضم و القصر التنبیه اسفل مایلی باب العمره و کدی بالضم و تنبیه الیاء  
موضع باسفل که در فی قصه فتح مکة ان النبی صلی الله علیه و سلم و خالها یوم الفتح کما ان الشجر  
حسان بن ثابت تنبیه الفتح مطلعها که یعنی احساس میکنم بسبب آن طیف بادخوش  
از فتوح که رزنده بوده است از موضع کدی یا از غنیه کما

تذکره فی احادیث النضائی	مقامات مشق را و حرا
-------------------------	---------------------

اصطفیٰ اذا خلصت له صفاتنا شمانا معنا المعنی اخلاص العبد له فی طاعته و اخلاص الرب له فی حسن جزائه مقامات یعنی الرتالے نور جبل نزل به رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر ثلث لیل عند اراوتها الهجرة السحره جبل تنبہ فیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم قبل النبوة آدمید ہد مرا حیر نامی صوفیان در اخلاص صحبت خالندہ آن رتالے را کہ گذشتہ است و در جبل نور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیہ من آخر با شمایشی است از قولے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ درین دو مکان بوقوع آمد

لشوقنی لاحوال نقضت	بسماع اولیٰ لیس یثیحاء
--------------------	------------------------

نقضی سیری شدن یعنی شتاق میگردد اند اخبار رضائی بجانب آن احوال کہ گذشتہ است بحبل سلج یا در نواحی پیر حمار السج جبل قریب الذیہ کان عنده وقتہ الخندق البیر میرکان لابی طلحة الانصار کسان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بد خواہا و شرب من ماء فیہا طیب فلما ازلت فن تناول البسحق تنفق اہل المحبون تصدق بہا ابو طلحہ یعنی اللہ تعالیٰ عنہ علی اقاربہ و بنی عمہ و القصة مشہورہ باید دانست کہ اینجہ مذکور شد از منع اسالیب مشہورہ و شعر و از ابداع اسلوب غریب کہ تشبیہ است با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در حمال نیک و خلق فاضل مقرر کن کمال ادب کہ گوئیم اینجہ در مردمان یافتہ میشود خیالیت لطیف و بعضی است از برق پلست اینجہ در ذات مقدس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود تشبیہی لازہ است کہ عبد ضعیف بآن مہندی شدہ و الحمد للہ باز از اینجا انتقال کردہ شد بوصف عشق و تخلص ہم بطوری جدید واقع شد

## فصل دوم

در بیان عشق

بِصُوقِ رَيْثِ الدِّيارِ قَهَامِ قَلْبِي	وَهَيَّجَ ذِكْرُهَا مَنِيَّ بَكَاءٍ
سپهریان سرکشگی از عشق یعنی تصور کروم دیار حبیب را چون ذکر طیب و قطع و قبا و مانند آن آمد پس سرشته شد دل من و بر انگشت باد کردن آن دیار از من بکار مرا ۵	
وَرَوَيْتُ عِنْدِي شَمَائِلَ عَن حَبِيبِ	قَالَ لَكُنِّيْ وَزَادَتْ مِنْ عِندَاءِ عَنِّي
روایت کرد آن دیار خوبها را از محبوب پس گریانید مرا و زباده ساخت محنت مرا و ذکر روایت شمائل که کنای است از شهوات و لفظ عن ایهام اطباق است ۵	
أَيَا قَلْبِي بِأَحْزَانِي لَقِطَ طَعْمُ	فَلَا سُلْوَانَ لِي بَعْدَ الْفَوَاقِ
سلوان بوزن السلطان دوا بر سلی به المحزون التواء کالفراق و زنا و معنی ای دل بسبب احزان من پاره پاره شود زیرا که دوا بر سلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ۵	
وَيَا صَدْرِي بِالْأَمَى تَشَقَّقُ	فَلَا أَرْحَفِي لِنَفْسِي بِالْبَقَاءِ
و ای سینه من بسبب در دمای من تبکاف زیرا که راضی نیستم ببقا بر نفس خود ۵	
فَهَلْ مِنْ مِثْلِي فِي رُوحِي بِرُوحِي	بُرُوْحِي حَتَّى يُوْعِدَ مِنْ لِقَائِي
روح بالضم جان و روح بفتح آسایش یا خرید کننده هست جان مرا با باشتی آسایش و بد مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش من رساند و جان مرا غلام کند میان روح و روح تنجیس است ۵	
تُبَشِّرُنِي بِنَعْمٍ بَعْدَ بُؤْسٍ	وَأَسْعِدِلَهَا بَعْدَ الشَّقَاءِ
بدل است از بر و حتی بدل جمله از جمله نعم نازکی و راحت و لذت پس بد و بد نعم اول و سکون ثانی یعنی بشارت و بد مرا با سودگی بعد محنت بشارت و بد به نیکبختی جان بعد به سختی آن ۵	



وقالوا اخرج تنزه في مروج	النسلق من بتاريج السلاء
شتره بصحرارفتن مروج بسكون وسط سبزه زار برها شست و پیر سح همپان لینی گفتند لضیحت کنندگان برآتی از خانه سیر کن در سبزه زار تا شلی یابی از شفتها و بکلا عشق	
وما عذر المشوق اذا تلکفی	اخلى القلب في شرع الوفاء
آتشق شاقو مشتاق ساخت او را شوق آرزو مند گردانیدن و آرزو مند شدن شوق عاشق تلخی بازی کردن غل بی غم ضد شجی جواب آن ناصحان میگوید بصیبت عذر عاشق در شرع و وفا و قبی که بازی کند بی غم شده دل او یعنی در شرع و وفا آن گناه است که عذر نندارد	
بحب الحب قد اصبى رهنبا	فما بال الحدا لبق و الفضاء
حب چاه عمیق حدیقه بلوغ فضا میدان واسع این جواب و گیر است بچاه عشق در مانده شام کرده است پس چه حال است باعنها و میدان واسع را یعنی در چاه عشق افتاده را باعنها و میدان واسع بچه کار آید در حب و حب تبئیس خطی واقع شده	
ومن قاصی اذى من ماء عین	فهل لعینة سنیة عین ماء
المنقاساة معالجته الامر الشدید یعنی و هر که یافته باشد مسمومی از آب چشم ایا سود میدهد او را هیچ سود و دادن چشمه آب یعنی کسیکه بویسته گریان است از دیدن چشمها چه فائده دارد در مار عین و عین مار قلب واقع شده	
وقالوا انظم قصیداتی مدیح	تجفف بعض ما لبک صریحا
قصیده پاره شعر و کزاک القصیده کاسفین السیفیه و لقاتی ناصحان را که میگویند در مروج که سبک کند از تو بعضی آنچه می یابی از سح یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن	

اما تخفیف ریخ تو باشد

والی للمعنی من قصید

فی شجوه هلاج او هجاء

تغنی ریخ وادون و شاح ششی من اویم تجلی به و ربما به صنع بالجور جواب میگوید  
و از کجا میسر شود ریخ ویده را قصیده شکر که عزیزین کند او را مینمایند ریخ یا همچو باید است

که از اینها تخلص کرده شد بهج آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وان لا بد من مدح ذلعال

فحسبك مدح خلیل الاصفاء

علا بالفتح والمربوبه می در قدر معناه کذاک و الجمع معالی و اگر ناچار مدح کنی  
صاحب بلند بها قدر را پس کافیت مدح بهترین اصفیا یعنی ذات آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم

وان مدح رسول الله یوما

فخا ذر ان تقصیر فی الثناء

و اگر مدح کنی پیغمبر خدا را روزی پس احتیاط بکن از آنکه تقصیر کنی در ثنای آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم **فصل سیوم** در نکته تازه در مدح آنجناب صلی الله  
علیه وسلم

وحاشا ان تقول له المعالی

به کل المعالی و العلاء

خدا بیاه و بتر از آنکه گویی آنحضرت راست بلند قدر بها که این تقصیر است در مدح  
وی صلی الله علیه وسلم بلکه حق سخن آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم متقو  
است انواع بلند قدر بها مفضلا و تمام بلند قدری مجلا

کریه ان جمعت المعالی

شئ فی جنبه مثل الهباء

احمال اثبات میکند این مضمون را بلیل و میگوید آن کریم است که اگر جمع شوند



اورا بجز کز دانه همچنان اخلاق متفاوته را تا نسبت به خود معتدل ندانند موضع او از اعتدال  
و تقریط و افراط شافیه نشود

به صلات معالیهم معالی | بلا ریب هناك ولا خفاء

سبب آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد معالی بنی آدم از شتم معالی بنفیر شکایت  
سکه و بنفیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح که معالی متخلق نشد الا بذات  
مظهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حقیقت معالی مقوم بذات اوست صلی الله علیه  
وسلم پس چرا کمال آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که گوئیم در ذات آنحضرت صلی الله  
صلی الله علیه وسلم جمع شد اخلاق فاضله چنانکه جمهور اودان میگویند  
**فصل چهارم** در نکته و گیر از روح آن نیز نکته تازه است

و فی ارساله للناس طسراً | اشارات لاهبیا بالکلام

طسراً ای جمیعاً و در فرستادن خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر  
مردمان همه ایشان اشارت است اصحاب دوستی را یعنی آنرا که محبت پیغمبر علیه السلام  
و السلام علی الوجه الا تم دارند و آن حاکم را و عرف صوفیه فانی الرسول گویند

فلا صادی غلیل القلب | و لصد سر من نداء یاری توابع

صادی تشنه غلیل سوزش سینه لبیب تشنه نالی الله هو العطا الار توار سیراب شدن لبیب  
ریح تشنه که سوزش سینه دارد دل وی نگر جمع میکند از عطاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
بپیرانی حاکم است که هر فردی از افراد بنی آدم بر استعدادی مخلوق شده است  
و بعد از یافتن مقامی معین بر حسب همان استعداد خود خواهد رسید و در ثانی ریاضت  
قلبه جهت وی همان مقام است و بالطبع تشنه همان مقام چون ثابت شد که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم موصول برستد باشد بمقامی که بالطبع نشسته است ۵

ففيه رقيقةٌ بازاء كلٍ | وكل رقيقةٌ سرّاً اقتداءً

پس در آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقطه باریکی هست بمقابله هر فرد از امت و هر نقطه  
سراشته اشخص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی لطائف بارزه دکامنه باین شاخه  
جامعه دارند که بهر اعتبار و بهر وجه معتد اسی خلق نوزادند درین کلمه که رقیقه بازار کل  
و کل رقیقه قلب واقع شده ۵

لعالى الله لا تحسبه فسرّاً | يفوق الناس طراً في العلاء

بزرگ است خدا گمان کن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم که  
فائق شده است از مردمان همه ایشان در بلندی مرتبه چنانکه اکثر ما و جان میسر میکنند

ولكن الحقایق قد ندأعت | ممثلةً امامه الا تقباء

اما دعای تقابل است از دعوتی فی الحدیث نداعت علیکم الا تحم اسی اجتماعاً و دعای تقابل  
بعضاً و فی الحدیث اذا تشكى بعض المحب بدّاً اعمی الیه سائر المحب بالجمعی و السهری و دعا  
بعضه بعضاً این گوی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد است فائق شده بر سایر افراد  
لیکن این را بگو که حقیقتاً بنی آدم یکدیگر خوانده جمیع شده صورت گرفته است  
بشکل امام مستقیان که ذات مکرم جناب اوست صلی الله علیه وسلم و این مصنون بهمان  
میانند که حکیمی گفته است ۵ و لیس علی الله مستنکر ۵ ان جمیع العالم فی الواح  
فضل پنجم در نکته سوم که این نیز فکر تازه است ۵

لهم من بعد عذرا الانبياء | لوفى امر الشفاعة حين يدعى

و اصحاب فانی الرسول را اشارت بها است در تقدیم شفاعت و تشبیه خواننده شوند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر او شفاعت بعد عذر آوردن پیغامبران یعنی بر پیغامبری عذر می تفریر کند و گویند فیما بیننا و انما انما الله پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرماید انا لها الالهات

فان حمله بدعوتهم جميعا	و یکمهم با صنف العطاء
------------------------	-----------------------

پس هم کند خداست آنرا بدین آدم را همه ایشان بدعا می آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گرامی کند ایشان را با انواع عطا اشاره بان است که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیده است بهر فردینی آدم از جهت خلاص از انتظار باز صالحان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده ثواب یابند از آنچه پاداش اعمال ایشان بوده است و اهل صغائر را طهاره و صلوة و صوم و صدقه و ذکر و تلاوت مکفر ذنوب گردد و بسبب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم داهل کبار و باریکه در اول مرتبه خلاص شوند بهر که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دایره در دوزخ معذب مانند و بعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی که اعمال ایشان آنرا القضا کرده است از جهت شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این است سر قول شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم فیما بیننا و انما انما الله من قال لا اله الا الله من قلبه

کاتبوب لرحمته لعلی	و ما الا نوب الا فیس صاع
--------------------	--------------------------

انبوب آنچه از قصه محو می باشد لقال بینما فیس مح دقاس مح یعنی مقدار که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در امر شفاعت مانند نواره است برای رحمت خداوند تعالی و نیست نواره مگر با نواره آب حاصل آن است که در محشر رحمت الهی بر او افزاید

بنی آدم نازل می شود و طلب آب سکنه تا صلی الله علیه و سلم بمنزله فواره اوست سرف  
فواره از آبی که در روی می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فواره می بایست  
فصل در مخاطبه جناب عالی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات

و آخرها لما حده اذ اصا احسن العجز عن كنهه الشاء

۲۱

اگر اشئی حقیقه و آخر عالمی که ثابت است با وج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قشک  
احساس کند نارسائی خود را از حقیقت شما

بنادی ضارعا الحضور قلب و ذل و انتهاال و التجاء  
ضراعه بالفتح خوانی و زاری آیتهاال خلاص در دعا آن است که مذاکند زار و خوار  
شکستگی دل و اظهار بی قدری خود و باخلاص در مناجات و به پناه گرفتن

رسول الله یا خیر البر یا اقول لك ابتغى يوم القضاء

باین طریق ای رسول خدا ای بهترین مخلوقات عطا کن ترا میخواهم روز فیصل کردن یعنی روز  
حشر و حساب

اذا ما حل خطبهم فانك الحصن من كل البلاء

خلیل فرود آمدن خطب کار عظیم اولها هم تاریک شدن بلیه مدامتی که  
فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس تویی پناه از هر بلا

اليك تو بهی و بك استنادی و فاك مطامی و بك ارتجائی

۲۲

بسی تو است رو آوردن من و بهیست پناه گرفتن من و در تو است امید داشتن  
من این است آنچه در ترجمه فقیده همزیه مفتوح شده کان ذلک یوم الحشر  
احدی عشر من شهر جمادی الاولی ۱۱۰۰ هـ الحمد لله تعا اولاً و آخر





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله منزل الحکم وواهب النعم وصال الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم

اما بعد

میگویم فقیر ولی الله یعنی عمده که سابقا بعض معارف فاضله در  
دو قصیده تائیه و لامیه که هر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز و اشارت بیان  
کرده شد و الحال شوق بر او هم خواجہ محمد ابن اکرمه الله بشووه باعث شرح آن  
می شود بین الاجمال و التفصیل و الله یقول الحق و هو یدری السبیل القصیده الادی

الاکل حال دون حال و تنقی	لقد فأت عن حد المداک و تنقی
ولم یبق لی حال سوی الحق لنفسه	تساوت لی الحالات من بعد نبی

صوبه بالضم مل بگو و در خوانی مراد اینجا مقام جذب است و غلبه نور و طلاق و صحو  
ظلمت تقید معنی تساوت است که نسبت من با نیال نسبت من بآن حال هر دو  
متساو اندرین دو بیت اشاره کرده شد بمرتبه انانیه کبری -

و کانت کلمات تحل قلوبهم	بفتح تصدک و طهرها سرة فطره
و کانت کلمات تحل نفوسهم	تحل صراحه و جذب محبة
فجاءت رجال بعد ففطنوا	بان کمال العین اعلى الوسیلة
وجاءت رجال مهمون ففهموا	بأسرار ذی الجبروت و جلال و عظمة
ونذرت بالمرحون عزمکامها	اکل من الجبروت و الدهر عظمة

و این ابیات اشاره کرده شد با تفاوت فیض الهی و او و اخیر هم فیض هر دو یکی از جانب  
و فتح دیگری بود است یکی از دو شخص پس دوره اولی دوره تابعین و فتح تابعین



با کیه یک مرتبه اند مندرج در رده و وجود مطلق

<p>وكل تجلي حكمه في مقامه وكل كلام من تجلي فانما وكل تجلي شمس حق شعاعها اذا ما افقته اصرا و اوجب موجبا وذلك ان العبد فيه محقق فان لاح صنم في هيولى صورته</p>	<p>وان ليس من بعدا لمقام بصولة ينادي لمن تحت التجلي بمجده افاضات النور بصر الصعود تصرف فيه بالوجوب بسطوق بحق وباصفح له في الحقيقة لحدث معانيه له من طبيعة</p>
<p>درین شش بیت اشاره کرده شد بکوس تجلی اعظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود و در نام بالوجه روح و سر یا و بعض احیاء عالم مثال و آنکه این عکوس تجلی از ان جهت اند که حال بعض کمالات اعظم باشند به باعتبار ترکیب سر ظاهر و نشان منظر که بآن اعتبار از عالم مستانه از تجلیات و عارف نظر نمیکند مگر از جهت مرآتیه حق</p>	
<p>تركنا الصياصي الغضبات خلفنا هناك وجدنا الناس خمسة اضر ومتنا عن الاجداث من بعد هذه الى طبقات الانس من بعد هذه ارى كل انسان بصول بحرية ارى الكل معذرا بما قد اصابه طمرنا حبال العرش من بعد طرفة لقررت من تلك الملا ليس كلها</p>	<p>ومتنا عن الناسوت آية مودة وخمسين صفا من تفاصيل صفة وسرنا عن العرض الحفيد بمره اما ملاعبان الا نام بزهة كعضو من الاعضاء من بين جلبي اذا الفيض يجري من تقاسيم وصيرنا وجودا من تضاريف كلمة ولذلك عرجنا على غنى صولة الفرج الا القات ۱۲</p>

از این وزن  
بابان الاضال  
الكنهية  
عبارته  
من الصعود  
بجودة النور  
من اى صفة  
بوصلة انما  
مقابل انوار  
فعل على  
شکلته

وإذا وصف لي تدعى قيام علامه	وإذا وصف لي تدعى قيام علامه
وإعطي تمام العلم والفهم حيرتي	وإعطي تمام العلم والفهم حيرتي
وفي الصبح والليل والأوسع رحمة	وفي الصبح والليل والأوسع رحمة

وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه  
وإذا وصف لي تدعى قيام علامه

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام  
مناصب با حکام نفوس انسانی و درین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانی چه در حال محال  
الشان و در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند ساقین و اصحاب بین و اصحاب  
اعراف و منافقین و کفار هر صنفی بده قسم منقسم می شود و همچنین تفصیل این معرفت از سر  
کتاب ما باید طلبید و ثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورت انعمیه انسانی که طبع الانس  
تام او و درین مرتبه استعدادات افراد انسان و اشخاص انسانی از حقیقه کلیه طریقه  
معین منکشف می شود و آنکه همه بمنزله اعضا یک آدمی است و ثالث عروج است از ادوار  
مراتب تعین حقایق امکانیه که در شرع بکتابیه قلم علی در سطح لوح مدبر شده و اهل کشف  
این حقیقت فیاض را مناسبتی بعرش اطلس اوراق کرده اند گویند که با قوت تمثیل اوست و الله اعلم  
بمخضرات اجمال که قایم بنفس کلیه است و از این بکمال تبیین کرده شد و در این عروج است  
ازین اجمال بحقیقه مطلقه که زبان از تبیین او کوتاه است و انصافی هم حصار ما و آن عبارت  
از اجسام و هیات کل است جدت یفحشین قبر و مراد عالم برزخ است و

وكل وجوه دون مجله بال	وكل وجوه دون مجله بال
يتو ولا نظم ليتحقق كما قيل	يتو ولا نظم ليتحقق كما قيل
على الطول لشيء العن في الغرمايل	على الطول لشيء العن في الغرمايل
سماء من الارشاد للخلق شاميل	سماء من الارشاد للخلق شاميل

وكل وجوه دون مجله بال  
يتو ولا نظم ليتحقق كما قيل  
على الطول لشيء العن في الغرمايل  
سماء من الارشاد للخلق شاميل

<p>فقد فزت بالمقصود والكل حاصل  و يصير بحر العلم من هو جاهل  بصول كما صال الهوى المتدال  فلا تشربوا ولا تشربوا  وما تشرب من امر تجشتم حاصل</p>	<p>اذا ما يحاذي الشمس سلك في الضحى  يظن به العبد الضعيف مضلعا  كوي ب على شكل الليث لنسيجه  فان هم الشبح الدخيل بوجهه  ولست ادري ركن الزكاة دونه</p>
<p>درین بیت اشاره کرده شد بظهور تالیفات الهیه که اصل او تجلی اعظم است و فرود آمد عکوس  یعنی نظم و بیان آنکه از وجود این تالیفات جاره نیست در نظام خیر چه باعتبار قضا و قدر  و چه باعتبار ظهور شرع و نفوس بنی آدم از جهت انبیاء علیهم السلام پس اسم الله سبحا عبارت  از تجلی اعظم است و بطلان وجود کثایه از عدم انشطام عالم بر وفق مصلحت علیه و تجلی  طرح اشاره است بظهور عکوس تجلی اعظم بواسطه حجر بهیت حضرت موسی علیه السلام و تجلی سایر  اشاره بظهور عکوس اوست بواسطه حجر بهیت حضرت عیسی علیه السلام و سایر نام تجلیات  نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکوس  او بواسطه حجر بهیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن عظم و مثل و نفع تجلیات شده  و هر تجلی که جهت هدایت خالق ظهور کرد گویا عالمی است براسه و نشانه است علیه که حکم  آن بر مشمولان آن عالم جاری است و لهذا ایشان را با احکام آن نوا میس و حدود آن  بشرایع مواخذه خواهد بود قطع نظر از هر چه اتم که شرائع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه  نبوت مکتب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکفیه  مجاذات واقع می شود و آن مجازات مبدا نبوت و ظهور آثار آن میگرد و در نفس پیغمبر  پو می و ظهور معجزات و در امت مبصره و موفیقین و خذلان من القین و تشبیه کرده شد</p>	<p>المس بآية القوة دون محاذاة الشمس ودون شئ الاضل  درین بیت اشاره کرده شد بظهور تالیفات الهیه که اصل او تجلی اعظم است و فرود آمد عکوس  یعنی نظم و بیان آنکه از وجود این تالیفات جاره نیست در نظام خیر چه باعتبار قضا و قدر  و چه باعتبار ظهور شرع و نفوس بنی آدم از جهت انبیاء علیهم السلام پس اسم الله سبحا عبارت  از تجلی اعظم است و بطلان وجود کثایه از عدم انشطام عالم بر وفق مصلحت علیه و تجلی  طرح اشاره است بظهور عکوس تجلی اعظم بواسطه حجر بهیت حضرت موسی علیه السلام و تجلی سایر  اشاره بظهور عکوس اوست بواسطه حجر بهیت حضرت عیسی علیه السلام و سایر نام تجلیات  نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکوس  او بواسطه حجر بهیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن عظم و مثل و نفع تجلیات شده  و هر تجلی که جهت هدایت خالق ظهور کرد گویا عالمی است براسه و نشانه است علیه که حکم  آن بر مشمولان آن عالم جاری است و لهذا ایشان را با احکام آن نوا میس و حدود آن  بشرایع مواخذه خواهد بود قطع نظر از هر چه اتم که شرائع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه  نبوت مکتب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکفیه  مجاذات واقع می شود و آن مجازات مبدا نبوت و ظهور آثار آن میگرد و در نفس پیغمبر  پو می و ظهور معجزات و در امت مبصره و موفیقین و خذلان من القین و تشبیه کرده شد</p>

برکت نازل را به سبب این محاذات بقیام شیر علم بهر اجلوت ای او صحت علم لفتخین ظهور یافت کامل مثل القوم افرهم الی الخیر مثل الخلق خبر بعد خبر تحفه او تکلف -	<p>عَبَّأْنَا هَدًى نَزَّلْنَا عَلَى الْعَيْنِ قَائِمًا وَلَا يَدَّ هَذَا النُّورُ شَيْئًا وَفَسِيحًا وَلَا يَدَّ أَرْهَاصَ لِعَنَاهُ شَارِح وَمِنْ الْعَجَبِ بِأَلَى الْمَسِيحِ وَإِلَهُ</p>	<p>لَا سِرَّ لَهُ مَدَنُ النِّيَّةِ حَاصِل وَشَرَحُ وَأَضَاحُ وَبِالْعِلْمِ نَازِلُ وَاللَّحَقُ لَفْسِيرُ عَنِ الْكَيْفِ مَائِلُ إِلَى مَدَنٍ يَهْدِي بِمَا قَالَ قَائِلُ</p>
<p>درین چهار بیت خبر داده شد از حجر بهشت که در احوالی عین ثابت به بیان شمس و کسبه مشتمل میشود و از تشریح علوم آن بر عقل و قلب که در سطح سنده متعین شده است بیان کرده شد که خداوند تعالی بواسطه اوفیضی اراده کرده است در ملک محمدیه و حضرت عیسی بعد از آن خواهد فرمود انشاء الله تعالی و ضمیر لعناه راجع بنورست یعنی تفصیل علوم احوالیه خود می نماید انجمنی العطیه التلیج یقین روانه پس شکها برهم نشسته و مراد از اراض بنیا و نهادن است -</p>		
<p>إِنَّا نَاوَهْتَنَا الْعُلُومَ صَنُوفُهَا فَثَلَّثْتُ أَقْسَامَ الْعُلُومِ سَبَاحَتِ عِلْمِنَا بِتَجْدِيمٍ وَعِلْمُ عَسْرٍ فَهْ فَهْمُنَا لِسَانُ النَّاسِ فِي كُلِّ طَبَقَةٍ</p>	<p>هَنِيئًا لَكُمْ قَدِ دَّتْ إِلَيْكُمْ جَلَالُ رَسُوخٌ وَتَأْوِيلٌ وَعِلْمٌ عَنَائِلُ وَسُرٌّ مِنْ أَسْرَارِ الْكُلِّ أَهْلُ إِذَا دَارَ هِنَا بَيْنَ قَوْمٍ مَسَائِلُ</p>	
<p>درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از حجر بهشت در بیان سر و عقل پس یکجه علم را ستین است و این صنف کتاب و سنت است و دیگر علم تاویل احادیث است که اسرار شریع و غیر آن بآن ظاهر شود و سیم علم قوی غالب که علم کیفیت متزل</p>		

وجود با انواع و افراد و علم کمالات ربیع و ما یعلق بها و نیز اشاره کرده شد که عالم تجسیم و علم عرفانه  
اصلی دارد و تا و بلی و معرفت تنزلات همه را محمل است اگر چه بشرایع حضرت اشتغال با آن نمیدهند  
عقبیل بالفهم الصلیب الثین جمیع عنایل بالفتح سیر بالرفع مبتدا و خبره زایل تا آمد بشرایع کرخت و  
توشه بروی آیند

<p>رحمانا وخلقنا العلوم بغسربة تخلصت جدا من تخالط ذا الوجود ذهبنا الى اقصى الوجود اعمه هو البحر لا قعر ولا ساحل له شهدت تدابير الوجود جميعها نظرت الى الشخص الكبير كأنه قوى ثم افعال تكون بحسبها رايت نظاما ليس يفهم نلكه فما فهنا ان العروج متمم ناقنا ودارينا الا نام بوضعهم وقال لنا اما ظهرا نا مظهر نقوم على العهد القويم وان نق وعندى علوم لا يكاد يفقهها ویرجودلى الله رحمة ربه</p>	<p>تفوح كما ناحت ساء ثواكل وسرت الى الرحمن والجنون هائل تعرف مر به كالفاعلات العقابل احطت به خبرا بما نال نائل تدور كما دار الرضى المتماثل اذا فليس للشخص الصغير مشاكل تحتل اياها العقول والهياكل وان قال بالافضام والخرق عائل فلا باس ان كانت ستى روحائل فطابت مراقبتنا وطاب الشائل فمن لم يطعن فيه ما هو عادل من القلب اضراع وناوت وصائل سماء ولا بحر وجرى و سائل وفضلا لا نواع العطاها شائل</p>
--	--

درین آیات اشاره است بانفعال از تنگنا و کشور علم و سعادت آباد عالم طلاق و اشارت کرده

بعضی معارف خاص آن عروج از آنجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال شهادت واقع است  
فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادت ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب مانده  
می برود و اعتبار آن رنگ متغی آن می شود که باز در شهادت بصفتی دیگر نزول فرماید ثم و ثم  
و چون این آمد و شد بهیئت الفکاکیه انجامد لازم آمد قیام قیامت و از آنجمله آنکه نفس کلیه بمنزله  
روح شخص اکبرست و اطلاق عناصر و موالی بمنزله اعضاء آن شخص اکبرست و از آنجمله آنکه قوی  
و هیاتل الفراع مانند آن بهیئت اجتماعیه بعض قوی شخص اکبری می شود مثلاً انجد را بنی آدم  
مدتی استعمال کردند پس در ملکوت جیشی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین بر می خیزد و بر  
میگردد و پائین زمین می بارود و از آنجمله آنکه خرق عوائد نیز هادت مستمره است پس قول بخرق عادات  
مطلقه ناشی از جهل است و قول بخرق مالونه ناشی از معرفت تامه و از آنجمله آنکه صاحب تجلی  
ذاتی فردی آید بغیر و درین مراتب که مرتبه جوارح است و هم رنگ عوام میگردد آن مالعه و  
اونیست و از آنجمله آنکه حضرت وجود در هر نشاء حکمی دارد و معرفت تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکند  
پس بجد شدن در اقامه حدود و بنده غیبه و اخذ سبقت و آداب تقاضای معرفت تامه است  
در مانی علم توحید بها نال ناکل بدل بعض من به با عاوة البحار المرفعة قطعة بسيرة من اللهم  
و تخرجه تقاضاه اتوی البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل و کذا لک الوصال جمع وصلیه  
بعضی القطعة و الحمد لله اولاً و آخراً و طاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه  
محمد و آله و اصحابه اجمعین

و قال مولانا فخر الدین رازی رحمه الله تعالى و آله و سلم

دلهاست جهان جو غیب نشکفت

ما لطف طیب الغنم گفت

چون شمع شایین مضامد و شمع

سال طبعش ز غیب با لطف



# خاتمة

في بيان ما كان عليه حاله

ثم طبع القصائد بل الدرر الغريرة للشيخ الاجل المصنف المحدث الفقيه والاديب الشيخ المصنف  
 الفقيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الذي له الهوى صني الله تعالى عنه وعن منسبيه  
 واهله وذويه وهو رحمه الله مع كونه من مدي المولد قد زعم العربا العربا في فضائلهم وسامع المصنف  
 منهم في بلاغتهم فاذا سمعت من لفظه الرقيق الغني عن كل اليك انه رجل نشأ وترعرع في منزل  
 او طلع الكمين سهل او منطلق من بيتهم او منطلق من كراغ الغنم <sup>او منطلق من كراغ الغنم</sup> او منطلق من كراغ الغنم او منطلق من كراغ الغنم  
 عليه عامته في بني مازن او مجيد من زبيدة او من مازن بن اسد فله في بحر الديارنا وزينة الانهار  
 ثم قد رذل قصيدتها جادة وانشأت مفيدة لم سبق الي مثلها احد في سالف الزمان وفيها عينا  
 خجريان يخرج منها اللؤلؤ والمرجان بانشاد ما عند عارض الحشمة من الخواطر وبروتها عند اهلها  
 الازمنة تقر النواظر فتمم الاليس وجبة الجليس فالقصيدة الاولى منها البائية المشتملة على  
 الثمانية والثمانية وفي ثمانية اشعار ترشد الى جملة من الطب السبعة والثانية منها الهزلية المقفلة  
 على السطر الرمزية قد اختار فيها اسلوبا يدا لم يرض فيه ما يدا التشبيات والتشبيهات المنبذة على خط الشعر  
 بل اخترع من عند تشبها لطفا وتشبها بليغا في نهاية الاليج كيف لا وهو في ثمان من خلق له الاصل والسماء  
 منبأ اشرف الانبياء فصع اقصا رسل الله عليه وسلم والاشاعة منها التائية الشاملة على جملة من النكا  
 لللطيفة والرموز الدقيقة والرائحة منها الائمة الشاملة على طهر التديا الالهية وبعض الاسرار الخفية  
 وبين بين القصيدة من قصيدة هزلية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله عنه قد وضعنا ما بعد الهزلية ثمانية الون والمعنى  
 فالمرجو من الناظر ان لا ينسوي عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصغار وظلال الوفاء اعني به المولود  
 عبد الرحمن السهواري المولود محمد حسن النواب وكان ذلك يوم الاثنين من شهر رجب المرجب سنة اربع و  
 مائة بعد الالف من هجرة النبوية على صاحبها الف صلاة وتحيه وانا الضعيف مظهر بن ابي

# معجم ناسخ الخليلي في شرح سيد العرب والمصريين

مكرر	سطر	غلط	صحیح	مكرر	سطر	غلط	صحیح
٢	٥	موتق	موتق	١٣	٩	نهاده	نهاده
٣	٩	فصل الاول	فصل اول	٢٨	٥	م	م
٤	١٥	نشط	نشط	٩	٩	بها تته	بها تته
٥	١٩	بها بست	بها بست	٢٩	١٥	بالشوي	بالشوي
٦	٢	تخل عنه	تخل عنه	٣٣	١٢	لوق نالوا الير	لوق نالوا الير
٧	٨	مساعد	مساعد	٣٥	١٥	حيشه	حيشه
٨	١٨	نض	نض	٤	١٩	تسريه	تسريه
٩	١١	صعبه	صعبه	٢٩	٩	الاصغيا	الاصغيا
١٠	١٩	الى غير	الى غير	٣٠	١	فريه	فريه
١١	٢	صالح العج	صالح العج	٤	٤	ماخذ	ماخذ
١٢	١	شرافه	شرافه	٣٩	١٦	بج	بج
١٣	٢٥	شال	شال	٣٢	٤	الاشاء	الاشاء
١٤	٣	باليد	باليد	١٥	١٥	م	م
١٥	١٢	في الجاينه	في الجاينه	٤	١٩	م	م
١٦	١١	استيقا	استيقا	٤	١٥	مغلطه	مغلطه
١٧	١٢	المصطفى	المصطفى	٣٥	٣	نسيجه	نسيجه
١٨	١٨	مخبر است	مخبر است	٤	٢	ابو جيه	ابو جيه
١٩	١٢	كتيبه	كتيبه	٥١	٩	الطام	الطام
				٤	١٥	اعاشي	اعاشي